

فصلنامهٔ لسان مبین (پژوهش ادب عربی)  
(علمی - پژوهشی)  
سال چهارم، دورهٔ جدید، شمارهٔ دوازدهم، تابستان ۱۳۹۲، ص ۲۱۶-۱۹۳

سیری در روند تکاملی کنایه و اقسام آن\*

وصال میمندی

استادیار دانشگاه یزد

فاطمه جمشیدی

دانشجوی دکتری دانشگاه یزد

چکیده

کنایه به عنوان یکی از گونه‌های علم بیان، از جمله شیوه‌ها و فنون ادبی لطیف و پسندیده برای بیان غیرصریح مفاهیم و مقاصد است. در این فن، گوینده بنا به اقتضای حال، غرض مورد نظر خود را در قالب کلامی جذاب به تصویر می‌کشد تا از راهی کوتاه و غیرمستقیم به هدف خویش نایل آید. کنایه نیز بسان دیگر فنون ادبی و غیرادبی از زمان پیدایش تاکنون در مسیر حیات خود، دستخوش فراز و فرودهای فراوانی شده است و آنچه امروزه به عنوان کنایه و اقسام آن شناخته می‌شود، با کاربردها و صورتهای اولیه‌ی این فن تفاوت‌های چشمگیر دارد. نوشتهٔ حاضر کوشش نموده تا مراحل رشد و کمال و به بار نشستن کنایه را در طول تاریخ بلاغت پیگیری کند و گونه‌های مختلف آن را عرضه نماید. برای نیل به این هدف، ابتدا به تعریف و تبیین هر یک از کلیدواژه‌های تحقیق اعم از کنایه، تعریض، تلویح، ایما و اشاره، رمز و سایر گونه‌های کنایه پرداخته شده و سپس روند تحولات هر یک از این اقسام در طول تاریخ بلاغت عربی مورد ارزیابی قرار گرفته است. کلمات کلیدی: کنایه، تعریض، تلویح، ایما و اشاره، رمز.

\* - تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۰/۰۹/۲۸ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۲/۰۷/۰۹

نشانی پست الکترونیکی نویسنده: vesalm87@yahoo.com

## ۱. تعریف مسأله

«کنایه» در لغت، پوشیده سخن گفتن دربارهٔ هر امری است و در اصطلاح، به سخنی گویند که دارای دو معنا باشد؛ نخست معنای نزدیک یا معنای حقیقی، دیگر معنای دور یا معنای کنایه. همهٔ سخن سنجان، بویژه بلاغت پژوهان، به برتری کنایه بر تصریح از لحاظ تأکید و تأثیر و نیز حظ ناشی از تفهیم و تفاهم اذعان دارند. کاربرد این فن به عنوان یکی از شیوه‌هایی که صاحب سخن به وسیلهٔ آن، دامنهٔ مفاهیم واژگان را در کلام خویش افزایش می‌دهد، نه تنها توجّه ادب دوستان و بلاغت پژوهان را به خود جلب کرده است، در اغلب مکالمات روزمره میان اقشار مختلف هر گروه و سرزمینی می‌توان رگه‌هایی از آن را به وضوح یافت.

در زمینهٔ جایگاه این فن در حوزهٔ ادبیات و بلاغت می‌توان گفت، کنایه یکی از صور خیال در ادب اعم از نثر و شعر هر زبانی است که اهمیت و میزان تأثیر آن در اسالیب بیان، بر کسی پوشیده نیست. این نوع بیانی همچون سایر فنون بیانی از جمله تشبیه و استعاره، به اقتضای حال، معانی را در قالبی زیبا و ادبی ارائه می‌نماید تا معانی و مفاهیم موردنظر برای مخاطبان جذّاب و خوشایند گردد؛ مفاهیمی که اگر از این رهگذر ادا نمی‌شد، بیان آنها دشوار و ناممکن یا حداقل غیرادیبانه به نظر می‌رسید. از این روی «کنایه» در زمرهٔ فنون ادبی خاص و یکی از اقسام مهم علم بیان به شمار می‌رود، همچنین به دلیل حسن بلاغتی که در میدان تصویر ادبی می‌توان برای آن تصوّر کرد، از لحاظ تعبیر و تصویر نیز بسیار دقیق است و توان استفاده از این شیوهٔ بیانی برای تمامی صاحبان سخن یکسان نیست، بلکه شاعر یا نویسنده‌ای در این زمینه موفقتر از دیگران است که بیشتر با زبان و ظرفیتهای آن آشنا باشند، ادیب باید کنایه را بگونه‌ای بکار گیرد که ذهن خواننده یا شنونده بتواند از معنای نزدیک به معنای دور برسد. بدون تردید بهترین یاور او در این امر، ذوق سلیم، گستردگی دایرهٔ لغات و تاحدودی آشنایی با آداب و رسوم فرهنگی و اجتماعی هر ملت است.

با نگاهی به تاریخ زبان و ادبیات عربی نه تنها می‌توان تعاریف و نگاههای گوناگون بلاغیون را در باب «کنایه» و اقسام آن در حوزهٔ بلاغت عربی در مطالعه‌ای در زمانی بررسی کرد، می‌توان تفاوت دیدگاه‌ها، سیر تحول کنایات را به عنوان صنعتی مبتنی بر بنیادهای فرهنگی در نظر گرفت و در چگونگی تکوین این صنعت ادبی بازنگری و بازاندیشی نمود.

## ۲. پیشینهٔ تحقیق

پس از آن‌که «ابوعبیده» در قرن سوم هجری با استشهاد به آیات قرآنی به صورت رسمی از فنون بیانی و انواع آن پرده‌برداری نمود و آن را در قالب یک اثر مکتوب به مخاطبان عرضه داشت، گونه‌های علم بیان پای در مسیر تکامل و پیشرفت نهاد و روند رو به رشد خود را سپری کردند؛ یکی از فنون علم بیان که از این تحول مستثنی نماند، فن «کنایه» است که این واژه در آثار پیشینیان بر هر لفظی که ابهام داشت و برای تبیین آن نیاز

به مُعاد و مرجعی بود، اطلاق می‌گشت؛ به عنوان نمونه در مکتب قدمای نحو کوفی از ضمیر و اسم اشاره به عنوان «کنایه» یاد می‌کردند همان‌گونه که «ابوعبیده» در کتاب «معجاز القرآن» به پاره‌ای از آیات قرآنی که این صنعت در آنها به چشم می‌خورد پرداخته است. (ابوعبیده، بی‌تا: ج ۱: ۱۰) با دقت و تأمل در این کاربردها و نامگذاریها این نکته بارآشکار می‌شود که وجه اشتراک همهٔ آنها همان مبهم بودن مراد و پنهان بودن مضمون واژهٔ مورد نظر است.

به مرور زمان کاربرد این واژه پالایش یافت و فقط بر گونه‌ای خاص از انواع علم بیان اطلاق شد که خود دارای اصول و تقسیم‌بندی‌هایی خاص است که البته هریک از آنها با درنظر گرفتن ملاک و معیار ویژه‌ای صورت پذیرفته است و در آثار بلاغت پژوهان به صورت پراکنده به برخی از آنها اشاره شده است؛ اما تاکنون تحقیقی جامع و مانع وجود ندارد که «کنایه» را به شکل مستقل از مراحل اولیهٔ ظهور تا دوران اوج و شکوفایی بررسی کرده باشد. این جستار درصدد آن است تا ضمن بررسی تاریخچهٔ این فن بیانی، به تحقیق در مورد انواع و اقسام آن و ارائهٔ معیارهای این تقسیمات پردازد و پاسخگوی این سؤالات باشد که «کنایه» و اقسام آن در طول دوران تکاملی خود چه کاربردهایی داشته‌اند؟ علمای بلاغت تقسیم‌بندی‌های گوناگون «کنایه» را بر اساس چه معیارهایی انجام داده‌اند؟

### ۳. تعریف کنایه

از آنجا که پژوهش حاضر از میان انواع فنون بیانی، در پی بررسی و بیان سیر تکامل فن «کنایه» است و افراد گوناگون و از جمله بلاغت‌پژوهان معانی مختلفی از این اصطلاح در ذهن دارند، در این بخش فن کنایه از جنبه لغوی و اصطلاحی (به عنوان یک اصطلاح ادبی) بررسی می‌شود:

#### ۳،۱ کنایه در لغت

کنایه در لغت از ریشهٔ (ک ن ی) یا (ک ن و) گرفته شده است و فعل آن به دو صورت مجرد و مزید (بابهای افعال، تفعیل، افتعال و تفعل) به کار می‌رود. در «لسان العرب» در خصوص معانی این فعل چنین آمده است: «كُنِيَ عَنِ الْأَمْرِ بغيره، يَكْنِي كِنَايَةً: إِذَا تَكَلَّمَ بغيره مِمَّا يَسْتَدَلُّ عَلَيْهِ، نَحْوُ الرَّفْثِ وَالْغَائِطِ» که در این سخن ابن منظور همان معنای اصطلاحی کنایه مطمح نظر قرار گرفته است. وی در ادامه می‌گوید: «كُنِيَ عَنْهُ إِذَا وَرَى» و «كُنِيَ الرَّجُلُ بِأَبِي فَلَانَ وَ أبا فَلَانَ، كُنِيَ وَ كِنِيَ وَ كُنِيَ. وَ كِنِيَ وَ كُنِيَ. وَ كُنِيَ وَ كُنِيَ» که فصیح آن است که بگویند: «كُنِيَ أَخُوكَ بعمرو وَ كُنِيَ أَخُوكَ بِأبي عمرو وَ كُنِيَ أَخُوكَ أَباعمر». وَ تَكُنَى: تَحَجَّى وَ تَسْتَر. (ابن منظور، ۱۹۸۸م: ذیل کنی) زمخشری در مورد معنای فعل «كُنِيَ» می‌گوید: «کنی: کنی عن الشيء، و کنا ولده، و کناه بکنیه حسنه، و تکنَى أَباعبدالله أو بأبي عبدالله» (زمخشری، ۲۰۰۹م: ذیل کنی) علاوه بر آنکه «کنیه» از لحاظ لغوی با «کنایه» اشتراک ریشه‌ای دارد، از نظر اصطلاحی نیز «کنیه» را از آن جهت می‌توان نوعی «کنایه» به حساب آورد که «کنیه» نوعی اسم علم است که ضمن آن که معنای وضعی و

حقیقی آن درست است؛ بر غرض و معنای ثانوی؛ یعنی اکرام یا تحقیر صاحب کنیه هم دلالت دارد. شاهد این مدعا کنیه افرادی است که هیچ فرزندی ندارند و برای خود کنیه‌ای مصدر با «أب» یا «أم» برمی‌گزینند.

باید یادآور شد که معنای ستر و پوشیدگی از ماده «ک ن ن» نیز برداشت می‌شود: كُنَّ يَكُنُّ كُنَّا الشَّيْءَ: سَتَرَهُ فِي كِنِّهِ وَعَظَاهُ وَ أَخْفَاهُ، وَ الْعِلْمُ: أَسْرَهُ (عكاوى، ۱۹۹۲م: ۶۲۸) كَنَّهُ وَ أَكْنَهُ: سَتَرَهُ، اَكْتَنَّ وَ اسْتَكَنَّ: اسْتَتَرَ، أَكْنَتُهُ فِي نَفْسِي: أَضْمَرْتُهُ، كَنَّهُ: سَتَرَهُ مِثْلَ الْجِنَاحِ (زمخشری، ۲۰۰۹م: ذیل کنن) كَنَّ الشَّيْءَ يَكْنُهُ كُنًّا وَ كُنُونًا وَ أَكْنَهُ وَ كَنَّنَهُ: سَتَرَهُ وَ أَخْفَاهُ وَ قَالَ الْفَرَاءُ: «وَ لِلْعَرَبِ فِي أَكْنَتِ الشَّيْءِ إِذَا سَتَرْتَهُ لُغْتَانِ: كَنَّنْتَهُ وَ أَكْنَتُهُ، اَكْتَنَّ وَ اسْتَكَنَّ: اسْتَتَرَ، الْكِنُّ وَ الْكِنَّةُ وَ الْكِنَانُ: وَقَاءُ كُلِّ شَيْءٍ وَ سِتْرُهُ» (ابن منظور، ۱۹۸۸م: ذیل کنن) که اگر طبق احتمال ضعیف «کنایه» را از ریشه «ک ن ن» بدانیم، باید به ابدال حرف نون به حرف عله را بپذیریم.

### ۳،۲ کنایه در معنای اصطلاحی

کنایه در اصطلاح ادبی آن است که گوینده بخواهد معنا و مفهومی را برساند؛ اما برای این منظور از لفظ و ترکیب وضع شده برای آن مفهوم استفاده نکند، بلکه لفظ یا ترکیبی را بیاورد که به طور غیرمستقیم بر معنای موردنظر دلالت کند؛ هرچند که در «کنایه» درست بودن معنای ظاهری لفظ و ترکیب نیز جایز است؛ به عنوان مثال هرگاه بخواهند زنی را به آسایش و رفاه متصف کنند، صفت «تَوَّومُ الضُّحَى» را برای این منظور به کار می‌برند و همانگونه که ملاحظه می‌شود در این عبارت گوینده لفظی را بکار برده که آن لفظ مشتمل بر معنایی هم‌تراز با معنای مورد نظر «مرقه بودن» است؛ زیرا مرقه بودن آن زن و در اختیار داشتن خدمتکار برای انجام امور خانه، اقتضا می‌کند که وی تا ظهر بخوابد و این دو مفهوم، همسان یکدیگر هستند. (جرجانی، ۲۰۰۴م: ۶۶) و در جای دیگر آمده است: «کنایه بر هر لفظی اطلاق می‌شود که بر معنایی دلالت کند که بتوان آن را هم بر جنبه حقیقی و هم جنبه مجازی حمل کرد؛ البته به شرط وجود صفتی مشترک میان معنای حقیقی و مجازی». (ابن اثیر، ۱۹۹۹م: ۱۸۲) هرچند برخی بلاغیون، کنایه را از جمله ارکان مجاز می‌دانند که به دلیل غموضی که در آن وجود دارد، گاه افراد در تأویل و درک معنای آن دچار اشتباه می‌شوند. (علوی، ۱۳۳۲ش: ۱ / ۳۶۴)

### ۴. اقسام کنایه

پس از این بیان مختصر در خصوص معرفی کنایه، باید یادآور شد که این اصطلاح یا بهتر بگوییم این واژه در آغاز بر هر لفظی مبهم؛ همچون ضمیر و . . . اطلاق می‌شد؛ (ابوعبیده، بی‌تا: ۱ / ۱۰) اما پس از آنکه کنایه کاربرد اصطلاحی خاص خود را پیدا کرد، ناقدان سخن با دقت در کلام فصیح عربی به بیان ضوابط و قواعد آن برای کشف و استخراج انواع کنایه اقدام نموده‌اند. از این رو، کنایه در طی مراحل متعدد و با توجه به

معیارهایی که برای تقسیم آن لحاظ می‌شد، گونه‌های مختلف و متفاوتی پیدا کرد بدانه‌ها اشاره می‌گردد:

#### ۴,۱ نخستین تقسیم‌بندی کنایه

شاید بتوان ادعا کرد اولین تقسیم‌بندی کنایه، در کتاب «الکامل فی اللغة و الأدب» آمده است که بر اساس آنچه در این کتاب آمده، می‌توان این فن را به دو گونه تقسیم کرد؛ نوع اول از کنایه، کلامی است که به دلیل اکراه از بیان الفاظ پست (سخیف و بدون ارزش ادبی) و یا قبیح و ناپسند و غیرمؤذبانه، بر زبان جاری می‌شود و بر معنای مورد نظر دلالت می‌کند (مبرد، بی‌تا: ۶/۲) مانند کلمه «الرَّقْث» در آیه (أَجِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّقْتُ إِلَى نِسَائِكُمْ) (۱۸۷/۲) که این لفظ برای خودداری از آوردن واژه‌ای که زیننده ذکر نیست، به کار رفته است. نمونه بارز این نوع از کنایه در گفتگوهای روزمره فارسی، واژه «دستشویی» است که از آن به جای الفاظی چون «ادرار» استفاده می‌شود که در عرف غیرمؤذبانه محسوب می‌شود. شایان ذکر است که مؤلف کتاب، این نوع از کنایه را نیکوترین نوع کنایه به شمار می‌آورد؛ چراکه غرض از آن پرهیز از آوردن الفاظ ناخوشایند و در مقابل، بیان مفاهیم از طریق واژگان و عباراتی خوشایند و متناسب با معنای مورد نظر است. گونه دوم از انواع کنایه از منظر «مبرد»، «تفخیم و تعظیم» و به عبارت دیگر کلامی است که برای انتقال مفهوم فخامت و بزرگی بکار می‌رود. این گونه‌ای از کلام است که «کنیه» از آن مشتق می‌شود و خود نیز زمانی بکار می‌رود که به سبب عظمت و بزرگی فرد، از وی با اسم کوچکش یاد نکنند. از جمله موارد کاربرد آن زمانی است که بخواهیم کودکی را صدا بزنیم و از روی تَفَاؤُل و به عبارتی به علت اکرام و احترام، از باب کنایه وی را با نام پدرش خطاب می‌کنیم و در مورد بزرگسالان برای پرهیز از ذکر نام آنها، با نام فرزندان از آنان یاد می‌کنیم (مبرد، بی‌تا: ۶/۲) پس از ذکر این مقدمه کوتاه در با تقسیم‌بندی کنایه باید یادآور شد که پس از مبرد، علمای بلاغت به تقسیم‌بندی کنایه توجه‌ای بسیار مبذول داشتند و در آثار خود بر اساس معیارهایی چون «مطلوب و مقصود کنایه»، «حسن و قُبْح»، «واسطه ها (لوازم)»، «اعتبار حال کنایه» و نیز «اعتبار ذات»، انواع و اقسام مختلفی برای این اسلوب برشمردند که در ادامه هر یک از این اقسام، ذکر و به صورت مفصل بررسی می‌شود:

#### ۴,۱,۱ اقسام کنایه براساس مطلوب و مقصود

بهترین شیوه برای بیان صفت و یا اثبات آن برای موصوف، خودداری از بیان صریح و آشکار آن و در مقابل استفاده از اسلوب کنایی تعریض، رمز و اشاره است؛ چرا که این شیوه از ارزش هنری و بلاغی بسیاری برخوردار است. (جرجانی، ۲۰۰۴م: ۳۰۶) «عبدالقاهر جرجانی» با اشاره به قابلیت کنایه در بیان خود صفت از یک سو و اثبات صفت از سوی دیگر، سهمی بسزا در تقسیم‌بندی کنایه براساس «مُكْنَى عَنْهُ» دارد که در دوره‌های بعد رواج یافت. هرچند که وی در این اقدام بیشتر به تحلیل نمونه‌ها و مصادیق پرداخت و

صریحا اقسام کنایه را نیاورد، در این زمینه، گوی سبقت را از دیگر علما ربوده است و میزان دقت وی در بررسی کنایه که در دیدگاههای وی در این باب دیده می‌شود، تا آن زمان بی‌سابقه بوده است؛ اما برخی از علمای بلاغت از زاویه‌ای دیگر به کنایه نگریسته و بر این باورند که این فن، بر اساس معنا و مفهوم مورد نظر از چهار حالت (طلب صفت، طلب موصوف و اختصاص دادن صفت به موصوف و آنچه هم کنایه از نسبت است و هم بیان صفت) خارج نیست:

### الف) طلب صفت (کنایه از صفت)

گاهی مراد از کنایه طلب و بیان غیرصریح یک صفت و اسناد آن به صاحب صفت است که از آن تعبیر به «کنایه از صفت» می‌شود. در اینگونه از کنایه صاحب سخن، «موصوف»؛ یعنی فرد یا شیء دارنده صفت را ذکر می‌نماید و به جای اینکه صراحتاً صفتی را به او نسبت دهد، صفت را در قالب کلامی بیان می‌دارد و به صورت غیرمستقیم به صفت مورد نظر اشاره می‌کند. البته منظور از صفت در این باب، صفت یا نعتی که در علم نحو از آن سخن به میان می‌آید نیست، بلکه مراد صفات و ویژگیهایی معنوی همچون بخشندگی، بزرگواری، شجاعت و صفاتی از این قبیل است (سکاکی، ۱۹۸۷: ۴۰۳) نمونه آن عبارتی چون «هو واسعٌ جَبِيبُ الْكَمِّ» است که غیرصریح برای بیان صفت بخشندگی بکار می‌رود و بدون اینکه نامی از جود و سخاوت به میان آید، این صفت به فرد مورد نظر نسبت داده می‌شود.

### ب) طلب موصوف (کنایه از موصوف)

گونه دوم از تقسیم بندی کنایه بر اساس مطلوب و مقصود «کنایه از موصوف» است و این نوع کنایه چنان است که صفت یا صفات خاص فرد یا شیء در قالب کلام آورده می‌شود و از ذکر آن صفت یا صفات، موصوف مورد نظر را اراده کنند: (عطوی، ۱۹۸۹: ۵۴) به عنوان نمونه در آیه شریفه: (فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تُكِنِّ كَصَاحِبِ الْهُوتِ إِذْ نَادَى وَهُوَ مَكْظُومٌ) (۶۸ / ۴۸)، «صاحب الحوت» کنایه از حضرت یونس (ع) است که به جای تصریح به نام این پیامبر الهی، یکی از صفات بارز و شناخته شده وی در آیه شریف ذکر شده است. طبق یک دیدگاه، زمخشری اولین کسی است که به این مبحث اشاره کرده است، (امین احمد، ۱۹۸۴: ۵۵) آنجا که در تفسیر آیه ( وَ حَمَلْنَا عَلَىٰ ذَاتِ الْأَوَاحِ وَ دُسْرًا ) (۱۳ / ۵۴)، عقیده دارد که مراد از «ذاتِ الْأَوَاحِ وَ دُسْرًا»، کشتی است و این از جمله صفاتی است که جانشین موصوف می‌شود؛ بگونه‌ای که نمی‌توان میان آنها تفاوتی یافت. (زمخشری، ۱۴۱۵هـ، ۴ / ۴۳۴)

از جمله زیباترین نمونه‌های این نوع کنایه که در آن مجموعه صفات بر یک موصوف دلالت دارند؛ آیه ( وَ الَّتِي أَحْصَيْتُ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا وَ جَعَلْنَاهَا وَ ابْنَاهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ ) (۲۱ / ۹۱) است که مراد از آنها حضرت مریم (ع) است. «محمد مصطفی هِدَايَةُ»

در کتاب «فی البلاغۃ العربیۃ، علم البیان» پس از اشاره به تلاش ابو عبیده در پرداختن به کنایه، اینگونه نقل می‌کند که وی در تفسیر آیات (كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ) (۲۶/۵۵) و (حَتَّىٰ تَوَارَّتَ بِالْحِجَابِ) (۳۲/۳۸) و (كُلًّا إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ) (۲۶/۷۵) آیه اول را کنایه از زمین، آیه دوم را کنایه از خورشید و در نهایت آیه سوم را کنایه از روح می‌داند؛ (هداره، ۱۹۸۹م: ۷۹) اما چنانکه از کلام ابو عبیده در مورد آیات مذکور برمی‌آید، مراد وی از لفظی که کنایه در آن جاری و ساری است، ضمیر در «عَلَيْهَا» و ضمایر مستتر بدون مرجع در فعلهای «تَوَارَّتَ» و «بَلَغَتِ» است که قبل از آنها، نام چیزی آورده نشده تا ضمیر به آنها برگردد و از این روی، مصداق آنها نامشخص است. آنگاه خود تنها به بیان آن مصداق پرداخته است. پس می‌توان گفت ضمیر بدون مرجع از نگاه «ابو عبیده»، کنایه از مرجع آن ضمیر محسوب می‌شود که این کاربرد ضمیر به جای مرجع خود در زمره کنایه از موصوف به شمار می‌رود.

### ج) اختصاص صفت به موصوف (کنایه از نسبت)

در پاره‌ای مواقع گوینده به دنبال بیان کنایی صفت یا موصوف نیست، بلکه صفت و موصوف را به وضوح بیان می‌کند؛ اما آن صفت یا صفات را مستقیماً به موصوف مذکور اسناد نمی‌دهد؛ بلکه آنها را به یکی از وابسته‌های موصوف نسبت می‌دهد؛ اگرچه منظور از آن امر، همان نسبت صفت به موصوف است؛ (عطوی، ۱۹۸۹م: ۵۵) مانند بیت زیر از «بحتری»:

ظَلَّلْنَا نَعُوذُ الْمَجْدَ مِنْ وَعَكِكِ الْاَذَى وَجَدْتِ وَ قُلْنَا: اَعْتَلَّ غُضُوٌّ مِنَ الْمَجْدِ

(دیوان، ۱۹۹۴م: ۳۶۸/۱)

در این بیت، شاعر ضمن خطاب صریح به ممدوح و ذکر آشکار صفت جود، آن صفت را مستقیماً به مخاطب خود (ممدوح) اسناد نمی‌دهد، بلکه مدعی است که بیمار شدن ممدوح، سبب بیماری مجد و عظمت گشته است و در واقع غیرمستقیم بیان می‌کند که ممدوح مظهر مجد و بزرگی است و همانگونه که مشاهده می‌شود هم به صفت تصریح شده و هم موصوف را به صورت آشکارا بیان کرده؛ اما اشاره‌ای صریح به رابطه آنها نکرده است.

### د) آنچه هم کنایه از نسبت است و هم بیان صفت

گاه اتفاق می‌افتد که عبارتی کنایه‌ای هم کنایه از نسبت است و هم برای بیان یا اثبات صفت بکار می‌رود؛ به عنوان نمونه از عبارت «يَكْثُرُ الرَّمَادُ فِي سَاحَةِ زَيْدٍ» دو مفهوم کنایی برداشت می‌شود؛ کنایه اول، زیادی خاکستر است که برای بیان صفت بخشندگی و مهمان‌نوازی به کار رفته است و کنایه دوم انتساب کثرت خاکستر به حیاط خانه زید است که در حقیقت، غرض نسبت دادن آن صفت به خود شخص زید است. (ثعالبی، ۱۹۹۸م:

## ۴،۱،۲ اقسام کنایه بر مبنای لوازم و واسطه‌ها

یکی از دیگر معیارهایی که کلام کنایی براساس آن مورد تحلیل و تقسیم‌بندی قرار می‌گیرد، میزان لوازم و واسطه‌های بین معنای حقیقی و معنای کنایی است که با توجه به تعداد آنها نوع و قسم کنایه متمایز می‌گردد. «قدامه بن جعفر» در سخنی دربارهٔ ارداف چنین نظر دارد که یکی از حالات «ارداف» آن است که مترادف یا تابع یک معنا در جمله می‌آید، آنگاه بین آن مترادف و تابع معنای اصلی مترادف و توابع دیگری وجود دارد که این امر فهم معنای اصلی را تا حدودی مشکل می‌کند و چه بسا از جمله عیوب شعر محسوب شود. (قدامه، بی‌تا: ۱۵۹) بر این اساس می‌توان گفت وی اولین کسی است که به مبحث واسطه‌ها و لوازم در تقسیم‌بندی کنایه توجه داشته است و در این مسیر مانند کتابهای پیشین فقط به ذکر معنای مورد نظر از کنایه بسنده ننموده است، بلکه وی تا حد امکان به تحلیلی هرچند مختصر پیرامون چگونگی انتقال از لفظ مذکور به معنای موردنظر پرداخته و در حقیقت رابطه‌ی میان الفاظ و معانی را بیان نموده و بدین‌سان کلام و تحلیل خود را با دلیل و برهان همراه کرده است. از این منظر، کنایه انواعی متعدد دارد که در ذیل به بیان آنها می‌پردازیم:

## الف) تعریض

«تعریض» از جمله اسالیب ادبی و کنایی ریشه‌دار و عمیق است که علی‌رغم بررسی و کندوکاو عمیق ذهن برای درک معنای عبارت تعریضی، به جرأت می‌توان گفت که دایره‌ی کاربرد آن در مقایسه با سایر اقسام کنایه، بسیار گسترده‌تر است. از نکات قابل توجه در باب تعریض آن است که کاربرد آن در جایگاه‌ها و مواردی جایز است که استفاده از کلام آشکار و صریح در آنها نادرست و غیرجایز است؛ مانند خواستگاری غیرصریح و از طریق تعریض از زنان در دوران عدّه.

تعریض در لغت از «عَرَضَ يَعْرضُ عَرَضًا» و به معنای «أراهُ إِيَّاهُ، أَعْرَضَ لَكَ الشَّيْءَ مِنْ بَعِيدٍ: بَدَا وَ ظَهَرَ، اسْتَعْرَضَهُ: طَلَبَ مِنْهُ أَنْ يَعْرضَ عَلَيْهِ مَا عِنْدَهُ» (ابن‌منظور، ۱۹۹۸م: ذیل عرض) وی در ادامه اینگونه به پاره‌ای از کاربردها و اشکال تعریض اشاره می‌کند: «التعریض «فِي خِطْبَةِ الْمَرْأَةِ فِي عِدَّتِهَا» أَنْ يَتَكَلَّمَ بِكَلَامٍ يَشْبَهُ خِطْبَتِهَا وَ لَا يَصْرَحُ بِهِ وَ التَّعْرِيزُ قَدِيكُونُ بَضْرَبِ الْأَمْثَالِ وَ ذِكْرِ الْأَلْغَازِ فِي جُمْلَةِ الْمَقَالِ» (همان) از دیگر کاربردهای لغوی مادهٔ «عرض» و مشتقات آن اطلاق این واژه بر نوعی خاص از نگاه کردن است؛ به عنوان مثال گفته می‌شود: «نَظَرَ إِلَيْهِ بِعَرَضٍ وَجْهَهُ» یعنی از گوشه و جانب چهرهٔ خود به او نگاه کرد، از دیگر مشتقات این ریشه واژهٔ «المعارض» است، به معنای توریه و پوشیدگی است (ثعالبی، ۱۹۹۸م: ۵۳) که اصل آن اشاره از گوشه و جانب است (ابن‌أثیر، ۱۹۵۶م: ۱۵۷) و در اصطلاح بر لفظی اطلاق می‌شود که نه از طریق وضع حقیقی و نه وضع مجازی، بلکه از راه مفهوم بر معنای موردنظر دلالت کند. علت تسمیهٔ این فن، فهم معنا از عرض و جانب لفظ است. (ابن‌أثیر، ۱۹۹۹م: ۱۸۶) به عبارت دیگر گوینده الفاظی را



که برای دلالت بر معنای خاصی وضع شده‌اند بگونه‌ای در کنار هم می‌چینند و در جایگاهی به کار می‌برد که مفهوم دیگری از آنها دریافت گردد. نمونه‌هایی جالب و زیبا از تعریض در کلام عربی فصیح وجود دارد که یکی از آن سخن زنی است که در گلایه از فقر و تنگدستی خود، خطاب به «قیس بن عباد» چنین گفت: «أشکو إليك فلة الفأر في بيتي»، (از کم بودن موش‌ها در خانه‌ام، گلایه دارم) قیس با شنیدن این کلام بیان داشت: «چه نیکو حاجت خویش را ابراز کرد، خانهٔ او را از نان، گوشت و خوراکی پرکنید». (عطوی، ۱۹۸۹م: ۵۵)

«فراء» از جمله اندیشمندانی است که در کلام خویش بدون اینکه نامی از تعریض بیاورد، به این گونه‌ی کنایی اشاره کرده است که تفسیر وی در مورد آیهٔ (و إنا أو إياكم لعلی هدی) (۲۴/۳۴) دلالت بر فهم و درک وی از این فن دارد. (فراء، بی‌تا: ۲/۳۶۲) در آثار پژوهشگران پیشین تعریض با نامها و عناوینی دیگر نیز آمده است؛ یکی از آنها -که برخی ناقدان سخن برای تعریض بکار برده‌اند- «لطفه المعنی» است (ثعلب، ۲۰۰۹م: ۴۹) و «ابن رشیق» (۱۹۹۶م: ۱/۴۷۹) این گونهٔ بیانی را در باب اشاره بررسی کرده است. در خصوص تعریض این باور نیز در بین بلاغت پژوهان وجود دارد که هرگاه «الغاز» و «تعمیه» به ظهور و صراحت نزدیک شود، «کنایه» و «تعریض» نامیده می‌شود؛ اما هرگاه که در خفا و پوشیدگی فرو رود، «لغز» یا «رمز» نام می‌گیرد. (مطلوب، ۲۰۰۶م: ۲/۲۷۹)

در حالی که برخی بلاغت پژوهان کنایه و تعریض را دو فن متفاوت می‌دانند؛ (علوی، ۱، ۳۸۰) افرادی چون «سکاکي» (۱۹۸۷م: ۴۱۱) و «خطیب قزوینی» (۲۰۰۳م: ۲۴۸) عقیده دارند که هرگاه کنایه، عرضی باشد و معنای آن از طریق چیزی غیر از رابطهٔ مستقیم میان لفظ و معنا فهمیده شود، اطلاق نام «تعریض» بر آن مناسب است؛ به عنوان مثال «ابن مالک» عقیده دارد که هرگاه اختصاص کنایه به مکتبی عنه، به صورت غیرمستقیم باشد، تعریض نامیده می‌شود. (بی‌تا: ۱۵۳) حتی افرادی نظیر «سبکی» این فن را در خلال مباحث علم بدیع بررسی کرده‌اند: «تعریض آن است که مفهوم کلامی را ذکر کنیم ولی هدف اصلی از آن، قصد متکلم باشد». (مطلوب، ۲۰۰۶م: ۲/۲۷۹)

در این بین افرادی نیز تعریض را در بابی مستقل بررسی کرده‌اند و کاربرد این فن را برای اغراضی چون ستودن موصوف، لطیف گویی، درخواست عطوفت و بخشش دیگران، سرزنش و توبیخ، مقدمه چینی برای بیان غرض اصلی و پرهیز از بیان کلام غیرلطیف و ناشایست می‌دانند. (ابن معصوم) ۱۹۶۹م: ۶/۶۰ - ۶۳) بنابراین اندیشمندان بلاغت در باب «تعریض» و رابطهٔ آن با کنایه دیدگاه‌های گوناگون و گاه بسیار نزدیک به هم ارائه کرده‌اند.

## ب) تلویح

«تلویح» نیز بسان «تعریض» از کهن‌ترین اسالیب ادبی است که مورد توجه سخنوران و نویسندگان زبان عربی بوده که در روند رو به رشد علوم بلاغت بویژه کنایه، جایگاه خود را در آثار و پژوهشهای بلاغی یافته است. میزان پیچیدگی و ابهام موجود در این گونهٔ

کنایی به مراتب کمتر از «تعریض» است؛ اما به نوبه خود ظرافت و زیبایی یک اسلوب بیانی را حفظ کرده است. واژه «تلویح» از: «لَا حَ يَلُوْحُ لَوْحاً: بَدَا، لَا حَ لِي أَمْرُكَ وَ تَلَوَّحَ: بَانَ وَ ظَهَرَ، لَا حَ يَلُوْحُ لَوْحاً وَ لِيَا حَ: ظَهَرَ» (ابن منظور، ۱۹۸۸م: ذیل لوح) گرفته شده و در اصطلاح علم بلاغت آن است که از دور به معنایی اشاره شود؛ به عبارت دیگر «تلویح» کلامی است که به دلیل واسطه شدن لوازم و واسطه‌های زیاد، فاصله‌ای زیاد بین لفظ و معنای کنایی وجود دارد و در نتیجه درک معنای کنایی آن کلام، منوط به تأمل و درنگ از سوی مخاطب برای شناخت و ارتباط این واسطه‌ها با یکدیگر و با معنای کنایی است. (سکاکي، ۱۴۰۷هـ: ۴۱۱) بیت زیر از «عَوْف بن أَحَوْص»، شاعر جاهلی، شاهدی برای این قسم است:

رَفَعَتْ لَهُ نَارِي فَلَمَّا أَهْتَدَيْتِي بَهَا زَجَرْتُ كِلَابِي أَنْ يَهْرَ عَقُورُهَا<sup>۲</sup>

(الضبي، ۱۹۲۰م: ۳۴۸)

در این سخن واسطه‌های بین معنای وضعی و معنای کنایی مورد نظر، به قرار ذیل است: مجموع این بیت کنایه از مهمان‌نوازی شاعر است که هم در روشن کردن آتش برای هدایت و راهیابی مهمان به خانه میزبان (شاعر)، نمود یافته و هم در راندن و دور کردن سگها، تا بر مهمان ناشناخته و غریب پارس نکنند؛ بنابراین روشن کردن آتش و راندن سگ به شکل غیرصریح بر مهمان نواز بودن صاحب این سخن دلالت می‌کند.

«ابن‌رشیق» (۱۹۹۶م: ۴۸۱/۱) «تلویح» را از انواع اشاره می‌داند و «سکاکي» (۱۹۸۷م: ۴۱۱) در باب «کنایه»، از «تلویح» سخن می‌راند؛ در حالیکه افرادی مانند «جرمانوس فرحات» نام «تلمیح» را بر این فن اطلاق کرده و در تعریف آن پیرو «سکاکي» هستند. (عکاوی، ۱۹۹۲م: ۲۳) «سجلماسي» در تعریف تلویح می‌گوید: «تلویح دلالت قطعی بر یک شیء به وسیله لفظ مشابه آن است بگونه‌ای که آن مشابه، جایگزین لفظ اصلی شود» (مطلوب، ۲۰۰۶م: ۳۴۷/۲) وجود دیدگاه‌های متفاوت و متنوع ادیبان در تعریف کنایه، به وضوح بیانگر کثرت استعمال آن در ادبیات و اهتمام گسترده نسبت به آن است.

### ج) ایما و اشاره

«ایماء» و «اشاره» نیز از گونه‌های پرکاربرد کنایه هستند و همانگونه که از نام آنها برمی آید، ابهام و غموض از ویژگیهای بازر آن است. در اغلب کتابهای بلاغی، این دو فن قرین یکدیگر هستند و اکثر علمای بلاغت، تعریف و نمونه‌های واحدی برای آنها ذکر کرده‌اند که در این پژوهش به دنبال بررسی و بیان این دیدگاهها هستیم.

واژه «ایما» از فعل «وَمَأَ يَمَأُ وَمَأً» به معنای اشاره کردن است و «أومأ يَوْمِيءُ إيماءً» هم به همان معنا بکار می‌رود. واژه «ایما» در جایی به کار می‌رود که فرد برای بیان مقصود خود، با سر یا دست اشاره کند، همانگونه که فرد بیمار در نماز برای انجام رکوع و سجده با سر خود اشاره می‌کند (ابن‌منظور، ذیل ومأ) شایان ذکر است که «وَمَي يَمِي وَمِيًا» نیز بر همین معنا دلالت دارد و «أومیت» نیز بیان دیگری از أومات است؛ (همان، ذیل ومي) اما

درباره آرای ادیبان درباره تعریف «ایماء» باید گفت که برخی از نویسندگان عرصه بلاغت، ایما را «اکتفا» نامیده‌اند. (ابن معصوم، ۱۹۶۹م: ۸۳/۳) از جمله افرادی که «ایما» و «اشاره» را در بردارنده مفهومی و کاربردی دانسته و آن را از انواع کنایه به شمار می‌آورد «سکاکي» است؛ (سکاکي، ۱۹۸۷م: ۴۱۱) اما پیش از سکاکي اندیشمندانی بودند که ایما را یکی از انواع اشاره و هم‌ردیف «تفخیم» می‌دانستند. (ابن‌رشیق ۱۹۹۶: ۴۷۹/۱)

«اشاره» در لغت از «شَارَ يَشُورُ العَسَلَ شَوْرًا وَ شِيَارًا وَ شِيَارَةً وَ مَشَارًا وَ مَشَارَةً یعنی عسل را از سوراخ و شکاف بیرون آورد» و در حدیث آمده است: «كَانَ يُشِيرُ فِي الصَّلَاةِ» یعنی با دست و سر، اشاره می‌کرد. (ابن‌منظور، ۱۹۸۸م: ذیل شور) و «شَارَ الشَّيْءَ يَشُورُ شَوْرًا یعنی آن چیز را عرضه کرد تا خوبیهای آن آشکار شود و «أَشَارَ يُشِيرُ إِشَارَةً إِلَيْهِ وَ أَشَارَ بِيَدِهِ أَوْ نَحْوَهَا» به معنای این است که با دست خود یا چیزی شبیه آن اشاره کرد تا چیزی به او بفهماند. (ابراهیم مصطفی، ۱۴۲۷ق: ذیل شور) از نظر تاریخی شاید بتوان گفت نخستین کسی که از این فن سخن به میان آورده، «قدمه بن جعفر» است. (ابن‌معصوم، ۳۰۱/۵) گروهی از پژوهندگان برای «اشاره» انواع و گونه‌هایی قائل هستند؛ به عنوان نمونه «ابن‌ابی‌الإصبع مصری»، «اللحن» و «الوحي» را گونه‌ای از اشاره می‌داند (بی‌تا: ۲۰۴) برخی علمای بلاغت عقیده دارند که اسلوب «اشاره» برای سخن گفتن از امور نیکو به کار می‌رود، حال آنکه بهترین شیوه برای بیان معانی و مفاهیم قبیح، «کنایه» است؛ (اسامه بن منقذ، ۱۹۸۷م: ۱۴۸) و (ابن‌قیم، ۱۳۲۷هـ/ ۱۲۵ - ۱۲۶) چنانکه در آیه (فِيهِنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ) (۵۶/۵۵) با استفاده از صنعت «اشاره» عفاف و پاکدامنی زنان را بیان داشته که غرض و هدفی نیکو است؛ اما در آیه (كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ) (۷۵/۵) با استفاده از «کنایه» معنایی نه چندان زیبا را - ناظر بر برآوردن نیاز درونی - اعلام داشته است. «ابن‌سنان خفاجی» (۱۹۶۹م: ۱۹۹-۲۰۰) اشاره را به عنوان یکی از انواع دلالت لفظ بر معنا بررسی می‌کند و با نظر عده‌ای مبنی بر تقسیم دلالت لفظ بر معنا به سه گونه «مساوات»، «تذلیل» و «اشاره»، مخالفت می‌کند و عقیده دارد که باید بر مورد اخیر، نام «ایجاز و اختصار» را اطلاق کرد؛ چراکه تعریف آنها از این فن، تا حدود زیادی با تعریف مساوات برابری می‌کند؛ حال آنکه عنوان مناسب برای شیوه دلالت بر معنای زیاد از طریق الفاظی که متضمن غموض و ابهام باشد، ایجاز و اختصار است. همچنین «اشاره» متضمن معنای کنایی و همچون کنایه، از شیوه‌های اثبات صفت برای موصوف به شمار می‌رود. (جرجانی، ۲۰۰۴م: ۳۰۶) «سبکی» آن را از موارد «ایجاز» می‌داند (مطلوب، ۲۰۰۶م: ۲۰۶/۱) و در برخی کتاب‌های بلاغی تعریفی که برای «ایجازِ قِصَر» بیان شده، با تعریف «اشاره» برابری می‌کند. (الاتقان، ۷۵/۲) برخی از ادیبان، اشاره را از شیوه‌های پنجگانه دلالت بر معنا معرفی می‌کنند (جاحظ، ۱۹۹۸م: ۱، ۷۶) و آن را به مبحث «وحي» و «حذف» ارتباط می‌دهند. (جاحظ، ۱۹۶۵م: ۹۴/۱) ناگفته نماند که از دیگر اسامی اطلاق شده بر اشاره، «وحي» است و اسلوب «اشاره» در برخی کتب بلاغی، بر چهار قسم است: ۱) همان گونه کنایی مشهور؛ ۲) لفظ اندکی که بر معنایی گسترده دلالت

کند (این همان تعریفی است که دربارهٔ «ایجازِ قِصَر» گفته می‌شود)؛ (۳) معماها و چیستانها؛ (۴) توریه.

در جایی دیگر آمده است که ایما و اشاره، گونه‌ای از کنایه است که در آن، میان لفظ و معنای مورد نظر واسطه‌های کمی وجود دارد؛ یعنی اینکه به طور صریح به موصوف، اشاره و معنای مقصود به صورت مستقیم، اراده می‌شود؛ گویی که به آن معنا اشاره شده است و ترکیب «عام الشُّمُوس» در این بیت، ایما به خشکسالی و قِلَّتِ بارندگی است (عطوی، ۱۹۸۹م: ۵۶) شاهد آن بیت زیر است از «الأفوه الأودی»، شاعر عصر جاهلی:

إِنَّ بَنِي أُوْدٍ هُمْ مَا هُمْ لِلْحَرْبِ أَوْ لِلْجَدْبِ عَامَ الشُّمُوسِ<sup>۳</sup>

(جرجانی، بی تا: ۱۶)

#### د) رمز

یکی دیگر از اقسام کنایه که بسیار مورد توجه بلاغت‌پژوهان قرار گرفته است و در آثار خود بدان پرداخته‌اند، «رمز» است. همانگونه که از نام «رمز» برمی‌آید، این قسم از کنایه شیوه‌ای از بیان است که گوینده یا نویسنده باذکوات به قصد پوشیده داشتن مقصود اصلی، آن را به کار می‌گیرد. «رمز» از مادهٔ «رَمَزَ يَرْمِزُ وَ يَرْمِزُ رَمَازاً إِلَيْهِ» و در لغت به معنای اشاره با لب، چشم، ابرو و ... است. (ابراهیم مصطفی، ۱۴۲۷ق: ذیل رمز) از این رو، هرآنچه از لفظ دور باشد و با دست و چشم بدان اشاره شود، و همچنین هر صدای بسیار آرام مانند پچ‌پچ، «رمز» نامیده می‌شود. (ابن‌منظور، ۱۹۸۸م: ذیل رمز) از نظر اصطلاحی «رمز» نوعی از کنایه است که واسطه‌ها بین لفظ و معنای مقصود کم و لوازم آن پنهان باشد و به عبارت دیگر بتوان به صورت پنهانی به چیزی اشاره کرد که نزدیک است. (سکاکي، ۱۹۸۷م: ۴۱۱) «سجلماسی» آن را از «تعمیه» می‌داند که خود از انواع اشاره است. وی بر این باور است که «رمز» گفتاری لغز گونه است. (مطلوب، ۲۰۰۶م: ۲۶/۳) از مقایسهٔ سخنان فوق می‌توان چنین نتیجه گرفت که رمز در اصل، کلامی پوشیده است که فهم آن به سهولت ممکن نباشد؛ هر چند افرادی نظیر «فراء» عقیده دارند که رمز، تنها اشاره با دو لب است (ابن رشیق، ۱۹۹۶م: ۸۱ / ۴۸۲ - ۴۸۳) در خصوص تفاوت «رمز» با «اشاره» آمده است «تفاوت میان «رمز و ایما» با «وحی و اشاره» این است که در باب «وحی و اشاره»، متکلم نه از طریق رمز و جز آن، نشانه‌ای به جای نمی‌گذارد که دلیل و برهانی باشد بر معنایی که پوشیده داشته است، بلکه مراد خود را وحی گونه بیان می‌کند به صورتی که جز ماهرترین و باذکوات‌ترین افراد، آن را درک نمی‌کنند. بر این اساس، میزان خفا و پوشیدگی عبارات مشتمل بر اسلوب «وحی و اشاره» به مراتب بیشتر از عبارات رمزگونه و دارای ایماست.» (میرلوحی، ۱۳۶۸ش: ۳۶۷)

#### ه) دَوْران

در این گونه از کنایه، لفظ به واسطهٔ چرخیدن و دور زدن بر معنای مورد نظر دلالت می‌کند، بدین ترتیب که به جای ذکر لفظ صریح، از یک جمله یا مجموعه‌ای از الفاظ استفاده

می‌شود. (الزناد، ۱۹۹۲م: ۹۰)؛ همچون ترکیب «طویلُ اللَّیْلِ» در بیت زیر که کنایه از عاشق است.

طَوِيلُ اللَّيْلِ تَرَحَّمُهُ هَوَاتِفُهُ وَ أَنْجُمُهُ<sup>۴</sup>

(شوقی، ۲۰۰۵م: ۳۴۵/۲)

در بیت فوق، گویا مراد آن است که صفت مورد نظر توسط الفاظی بیان شود که از متعلقات صاحب صفت نباشد و با آن کمترین همپوشانی را داشته باشد و ارتباط آنها با یکدیگر ضعیف باشد. شایان ذکر است که در هیچ یک از منابعی مورد مطالعه، نامی از این قسم کنایی برده نشده است و «الأزهر الزناد» تنها نویسنده‌ای است که به تعریف و ذکر شاهد مثالی برای «دوران» به عنوان یکی از اقسام کنایه پرداخت.

### و) تَلَطَّفُ

از دیگر اقسام کنایه، «تَلَطَّفُ» است که از طریق کاربرد یک لفظ لطیف و ملایم برای بیان معنایی ناآشنا، غریب، ناپسند و دور از ذهن حاصل می‌شود و بیشتر برای نام بردن از برخی اعضای بدن که ذکر صریح نام آنها ناشایست باشد و همچنین برای بیان اعمال غیر اخلاقی به کار می‌رود؛ (الزناد، ۱۹۹۲م: ۹۱) مانند بیت زیر که کنایه از نادانی است:

تَمْشِي تَعَلَّمُ فِي أُمَّةٍ كَثِيرَةٍ مَنْ لَا يَخْطُ الْأَلْفَ<sup>۵</sup>

(شوقی، ۲۰۰۵م: ۱۲۸/۱)

چنین به نظر می‌رسد که این قسم از ابداعات «ابوهلال عسکری» است. وی در تعریف آن می‌گوید: «تَلَطَّفُ آن است که به واسطهٔ آن می‌توان کلام سست و ضعیف را نیکو، و سخن قوی را بی‌اساس بیان کرد.» (۱۹۹۸م: ۴۲۷) نام دیگر آن «التَّلَطُّفُ وَ التَّوَلُّدُ» است، با این تعریف که «گوینده دو کلام را در هم تلفیق و کلام دیگری خلق کند»؛ به عنوان نمونه «قِيلَ لِلْعَبَّاسِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَيُّمَا أَكْبَرُ أَنْتَ أَمْ النَّبِيُّ؟ فَقَالَ: أَنَا أَسْنُّ وَ النَّبِيُّ أَكْبَرُ!». (اسامه بن منقذ، ۱۹۸۷م: ۴۰۰-۳۹۹) «ابن حِجَّة» (۱۹۹۱م: ۲۲۷/۱) در باب «تغایر» به این فن پرداخته است و عقیده دارد «المغایرة» همان فنی است که گروهی آن را «التَّلَطُّفُ» می‌نامند و آن چنین است که گوینده پدیده‌ای که همواره مورد مذمت بوده است، در قالب الفاظ و عبارات لطیف بریزد و فرد یا چیزی را بستاید. از دیگر نامهایی که بر این قسم اطلاق شده «حُسْنُ التَّعْبِيرِ» (ستیفن اولمان، ۱۹۹۲م: ۱۹۶) «تَحْسِينُ اللَّفْظِ» (کریم زکی، ۱۹۸۵م: ۱۷) و «أَطْفُ التَّعْبِيرِ» (خولی، بی‌تا: ۸۸) را می‌توان نام برد. باید یادآور شد که در اغلب کتابهای مشهور بلاغی قدیم همچون «دلائل الإعجاز»، «أسرار البلاغة» و . . . نام و تعریفی از این قسم کنایه به میان نیامده است.

### ۳، ۱، ۴ تقسیم کنایه به اعتبار حال آن

در این رابطه باید گفت «یحیی بن حمزه علوی» متوفی به سال ۷۴۹ هـ اولین کسی است که از این ملاک سخن رانده است (علوی، ۱۳۳۲ش: ۴۳۰/۱) و در این امر بر افرادی چون

سعد الدین تفتازانی (۷۲۲ - ۷۹۲هـ) نیز فضیلت سبق دارد و هرچند که پیش از وی، در عمل اشاراتی به کنایات قریبه و بعیده می‌شد؛ اما به صراحت ملاک و معیاری برای آنها مطرح نگردید، بر اساس این معیار عبارات کنایی بر دو گونه‌اند:

### الف) کنایه قریبه

کنایه قریبه آن است که شنونده یا خواننده از طریق نزدیکترین لوازم مطلوب، به معنای اصلی عبارت کنایی پی ببرد؛ مانند زمانی که می‌گوییم: «فَلَانٌ طَوِيلٌ النَّجَادِ» و مراد بلند بودن قامت است. ناگفته نماند که کنایه قریبه خود بر دو گونه واضح و خفیه است؛ کنایه واضح، همچون عبارت «فَلَانٌ كَثِيرٌ الْأُضْيَافِ» که کنایه از مهمان‌نوازی است و کنایه خفیه نظیر «عَرِيضُ الْقَفَا» که بر صفت نادانی و بلاهت دلالت دارد. (ابن مالک، بی‌تا: ۱۴۸ و ۱۵۰)

### ب) کنایه بعیده

این قسم از کنایه بدین صورت است که از طریق یک لازم دور و به واسطه لوازم پی در پی و مرتبط، مطلوب و مقصود کلام درک شود. (همان، ۱۵۰) مانند زمانی که گفته شود «فَلَانٌ كَثِيرٌ الرَّمَادِ» که در این عبارت کنایی، از زیاد بودن خاکستر به زیادی آتش و از آن به کثرت طبخ غذا می‌رسیم که این امر نشان از مصرف زیاد غذا دارد و لزوماً بر تعداد زیاد مصرف‌کنندگان دلالت دارد و این امر به مهمان‌نواز بودن ممدوح منتهی می‌شود.

### ۴،۱،۴ عبارات کنایی بر اساس حکم

علی‌رغم دیدگاه «اسامه بن منقذ» مبنی بر کاربرد کنایه برای دلالت بر مفاهیم قبیح، و استفاده از اسلوب اشاره برای دلالت بر امور نیکو؛ اما بر اساس دیدگاهی متفاوت، کنایه بر دو گونه است؛ قسم اول آن است که کاربرد و استعمال نیکویی دارد و نوع دوم، کنایه‌ای است که کاربردی قبیح دارد و از جمله عیوب کلام شمرده می‌شود و این گونه تقسیم‌بندی کنایه تا دوره ابن‌أثیر به این صراحت مطرح نشده بود. کنایه نیکو به چهار گونه تمثیل، ارداف، مجاوره و آنچه نه تمثیل است و نه ارداف و مجاوره، تقسیم می‌شود.

### الف) تمثیل

این واژه در لغت از «مَثَلٌ يُمَثَلُ تَمَثِيلاً وَ تَمَثَالاً الشَّيْءُ لِفُلَانٍ» است، بدین معنا که آن چیز را با نوشتن و غیره برای فلانی بگونه‌ای مجسم کرد که گویا آن را می‌بیند. «مَثَلُ الْمَسْرَحِيَّةِ» نمایش‌نامه را طوری بر روی صحنه اجرا کرد که واقعیت را به طور ملموس نشان دهد تا دیگران از آن پند بگیرند. (ابراهیم مصطفی، ۱۴۲۷م: ذیل مثل) این قسم کنایی، از موارد هماهنگی لفظ و معنی به شمار می‌رود و از دیگر نامهای آن، «مجاز تمثیل» است که امروزه به آن «استعاره تمثیلیه» گفته می‌شود، هرچند که عنوان «التَّشْبِيهِ التَّمثِيلِي» نیز بر آن اطلاق

می‌شود. (سکاکی، ۳۴۶) این فن از انواع استعاره نیز شمرده می‌شود و گروهی آن «المماثلة» می‌نامند. (ابن رشیق، ۱۹۹۶م: ۴۳۹/۱)

تمثیل زیرمجموعهٔ تشبیه است، با این تفاوت که عاری از ادات تشبیه و خارج از اسلوب تشبیه است. (همان، ۴۴۳) عبدالقاهر جرجانی عقیده دارد که تمثیل گونه‌ای از مجاز است که گوینده آن را هم‌پایهٔ استعاره می‌آورد؛ مانند: «أَرَاكَ تُقَدِّمُ رَجُلًا وَ تُوَخَّرُ أُخْرَى» که در اصل بدین صورت است: «أَرَاكَ فِي تَرَدُّدِكَ كَمَنْ يَقَدِّمُ رَجُلًا وَ يُؤَخَّرُ أُخْرَى» (جرجانی، ۲۰۰۴م: ۶۸-۶۹) چنانکه در بررسی انواع تشبیه براساس وجه شبه مشهور است، تشبیه تمثیل تشبیهی است که وجه شبه آن برگرفته از چند چیز باشد. از نگاه برخی بلاغت پژوهان، این فن همان استعارهٔ تمثیلیه است که اخیراً نام «تمثیل» را بر آن نهاده‌اند (خفاجی، ۱۹۶۹م: ۲۲۳) و در اصطلاح، تشبیهی بر شیوهٔ کنایه است و آن بدین گونه است که گوینده قصد اشاره به معنایی را داشته باشد و بدین منظور الفاظی را بیاورد که دلالت بر معنای دیگری می‌کنند و آن الفاظ و معانی، مثالی برای معنای موردنظر وی باشد؛ به عنوان مثال گفته می‌شود: «فُلَانٌ نَقِيُّ التُّوبِ» و مقصود این است که وی منزّه از عیوب است. (ابن‌اثیر، ۱۹۵۶م: ۱۵۷)

گونهٔ دیگر از کلام وجود دارد که دانشمندان پس از «قدامه»، نام «تمثیل» را بر آن اطلاق کرده‌اند و آن چنین است که گوینده کلامی را بر زبان جاری کند که مثالی برای معنای مورد نظر باشد؛ اگرچه الفاظ و معانی به کار رفته، غیر از الفاظ و معانی مورد نظر باشد؛ (ابن‌ابی‌الإصبع، ۱۸۰) مانند آیه: «خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ وَ عَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً» (۷/۲) که در این آیه، الفاظ موجود و معنای آنها مثالی است که برای تبیین حقیقت معنای مراد آورده شده است؛ زیرا افرادی که این خبر دربارهٔ آنها آمده است، از سخنان بازدارنده ای که می‌شنوند، عبرت نپذیرفته و حتی با مشاهدهٔ آیات بازدارنده، از گمراهی و لجاجت دست برنمی‌دارند، از این رو، این سرباز زدن از انتفاع به منزلهٔ مهر و پرده‌ای است که بین آنها و آنچه می‌بینند و می‌شنوند (و اعتقاد دارند)، مانع شده است. هم‌چنین از این باب است آنچه سخنوران در قالب «مثالهای یا مثلهای رایج» بر زبان جاری می‌کنند و در موارد مختلف به آن مثل زده می‌شود؛ (ابن‌ابی‌الإصبع، ۱۸۱) هم‌چون (إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَ إِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا) (۷/۱۷) و البته ناگفته نماند که در دورهٔ «عبدالقاهر جرجانی» تمثیل به عنوان قسمی از تشبیه، شناخته شد. (جرجانی، ۱۹۲۳ق: ۸۰)

## ب) إرداف

در کتب لغت دربارهٔ ریشه و معنای لغوی این واژه چنین می‌خوانیم «رَدِفَ يَرْدِفُ رَدْفًا: به دنبال او رفت» و «أَرْدَفَ يَرْدِفُ إِرْدَافًا فَلَانًا: پشت سر فلانی آمد، او را دنبال کرد و در پی او روان شد، أَرْدَفَ الشَّيْءَ بِالشَّيْءِ: آن چیز را به دنبال چیز دیگری قرار داد». (ابراهیم مصطفی، ۱۴۲۷ق: ذیل ردف) در لسان العرب آمده است: «الرَّدْفُ: مَا تَبَعَ الشَّيْءَ وَ كُلُّ شَيْءٍ تَبَعَ شَيْئًا فَهُوَ رَدْفُهُ. تَرَادَفَ الشَّيْءُ: تَبَعَ بَعْضُهُ بَعْضًا وَ التَّرَادُفُ: التَّتَابُعُ. يُقَالُ: جَاءَ الْقَوْمُ

رُدَافِي أَي بَعْضُهُمْ يَتَّبِعُ بَعْضًا، أَرْدَافُ النُّجُومِ: تَوَالِيهَا وَ تَوَابِعُهَا» (ابن منظور، ذیل ردف). «ابن رشیق این واژه را «التَّبِيع» نامیده است» (۱، ۴۹۳) و گروهی دیگر از آن به «التَّجَاوُز» تعبیر می‌کنند. «الإرداف و التَّبِيع» نیز نام دیگر آن است (خفاجی، ۱۹۶۹م: ۲۲۱) در برخی کتابهای بلاغی، به صراحت بیان شده که مراد از «إرداف»، همان کنایه است؛ (قدامه بن جعفر، بی تا: ۱۵۷) اما بسیاری از علمای بلاغت دیدگاهی متفاوت در این زمینه داشته و «إرداف» و «تمثیل» را به هم آمیخته‌اند. «إرداف» آن است که گوینده قصد اشاره به معنایی خاص را داشته باشد و بدین منظور لفظ وضع شده برای آن معنا را واگذارد و لفظی را که دلیل و هم‌ردیف معنای موردنظر است در جمله بیاورد، (ابن‌أثیر، ۱۹۵۶م، ۱۶۰) در عبارتی چون «فُلَانٌ طَوِيلُ النَّجَادِ» که مراد از آن تنومند بودن فرد است. همانگونه که ملاحظه می‌شود بلند بودن حمایل شمشیر دلیلی بر بلند بودن قامت است، درحالی‌که در عبارت «فُلَانٌ نَقِيُّ الثُّوبِ»، پاک بودن پیراهن، دلیل و برهانی بر پاک بودن فرد از گناهان محسوب نمی‌شود. إرداف گونه دوم کنایه است که خود منقسم به پنج نوع است که هر یک از این گونه‌ها در ادامه ذکر و بررسی شده‌اند:

۱. فعل المبادئه: مراد از این قسم از «إرداف» آن است که گوینده کلام را به شکلی بیاورد که مخاطب غافلگیر شود، به عبارت دیگر انتظار شنیدن چنین کلامی را نداشته باشد؛ همانگونه که در آیه (وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُ) (۶۸/۲۹)، طرف سخن انتظار ندارد که «سَفِيهِ الرَّأْيِ» به شمار آید. در این آیه، مراد از عبارت «لَمَّا جَاءَهُ» این است که او ضعیف‌العقل و نادان است، بطوری‌که حتی تا زمان شنیدن آن، از تکذیب خودداری نکرد. (ابن‌أثیر، ۱۹۵۶م: ۱۶۰)

۲. باب مِثْل: در این موضع گوینده برای تأکید و تثبیت معنا از لفظ «مِثْل» استفاده می‌کند؛ مانند: «مِثْلُكَ إِذَا سُئِلَ أُعْطِيَ» «از چون تویی اگر درخواست شود، می‌بخشد» که متکلم از طریق این سخن به مخاطب القا می‌کند که از فردی چون او انتظاری غیر از جود و سخاوت نمی‌رود و او را وادار به بخشش می‌کند. یکی دیگر از موارد کاربرد آن زمانی است که فرد بخواهد عملی قبیح را از خود یا دیگران نفی کند؛ همچون «مِثْلِي لَا يَفْعَلُ هَذَا» یا «مِثْلُكَ لَا يَخْلُ» که غرض اصلی نفی آن عمل ناشایست از وجود خود و نفی بخل از مخاطب. (همان، ۱۶۱)

۳. ما يَأْتِي فِي جَوَابِ الشَّرْطِ: منظور همان مفهوم و معنایی است که در جواب شرط می‌آید که از لطیفترین و زیباترین انواع کنایات به شمار می‌رود و مراد آن است که در کلام جمله‌ای آورده شود که به نظر می‌رسد، جوابی برای جمله شرط مقلد است؛ همچون (وَقَالَ الَّذِينَ أَلْتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ) (۵۶/۳۰) منظور «ابن‌أثیر» این است که عبارت «فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ» کنایه از بطلان سخن و تکذیب ادعای آنان است؛ وی چنین نظر دارد که گویی خداوند متعال خطاب به آنها گفته است: «إِنْ كُنْتُمْ مُنْكَرِينَ يَوْمَ الْبَعْثِ، فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ» (ابن‌أثیر، ۱۹۵۶م: ۱۶۲)



۴. الاستثناء من غیر موجب: آنگونه که به نظر می‌رسد که این فن بیانی اغلب در قالب استثنای مفرغ بیاید؛ به عنوان مثال برای این گونه از ارداف ذیل آیه (لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِيْعٍ) (۶/۸۸) آورده‌اند: «ضریع» نام گیاهی است که هرگاه باطراوت باشد، قریش آن را «الشَّبْرُق» می‌نامد و هنگامی که خشک باشد، نام «الضَّرِيْع» بر آن اطلاق می‌شود، نکتهٔ جالب توجه این است که هرگاه این گیاه سبز و باطراوت باشد، غذای شتران است؛ اما زمانی که به خشکی بگراید حتی شتر هم به آن نزدیک نمی‌شود. مقصود از این آیه شریف آن است که هیچ غذایی برای اهل جهنم فراهم نشده است؛ زیرا «ضریع» نه غذای چهارپایان است و نه غذای انسان. در این آیه ذکر ضریع هم‌پایهٔ نفی غذا برای آنهاست (ابن‌اثیر، ۱۹۵۶م: ۱۶۲)

۵. لیس مما تقدّم بشیء: این قسم از «ارداف» هیچیک از موارد مذکور نیست؛ مانند (عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ) (۴۳/۹)، مقصود آیه این است که تو مرتکب خطا شده‌ای. (لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ) بیان آن خطا و عملی قبیح است که مرتکب شده‌اند و عفو و بخششی که در اول آیه ذکر شده، از باب کنایه بر آن دلالت می‌کند؛ چراکه ذکر عفو، در حقیقت دلیل و تداعی کنندهٔ ارتکاب گناه است. (ابن‌اثیر، ۱۹۵۶م: ۱۶۳)

ج) مجاوره: آن است که گوینده قصد بیان چیزی را داشته باشد، بدین منظور از ذکر نام اصلی آن سر باز زند و نام شیء مجاور آن را ذکر و به آن بسنده کند. البته نباید فراموش کرد که مراد از این مجاورت، مجاورت مکانی است:

فَشَكَّكَتْ بِالرُّمَحِ الْأَصَمِّ ثِيَابَهُ لَيْسَ الْكَرِيمُ عَلَى الْقَنَا بِمُحَرَّمٍ<sup>۶</sup>

(شقیطی، ۲۰۱۰م: ۱۸۲)

مراد از «ثیاب» در این بیت، سینهٔ حریر است؛ چراکه دریدن لباس، عملی شجاعانه به حساب نمی‌آید، بلکه آنچه شاعر بدان افتخار می‌کند، شکافتن سینهٔ هم‌اورد خود است که در مصراع دوم نیز به بزرگی و بزرگواری بودن او اقرار دارد. در اغلب کتب مشهور بلاغی تعریف و شاهد فوق در بیان «مجاز مرسل با علاقهٔ مجاورت» آورده شده است. آیه (وَ ثِيَابِكِ فَطَهَّرْ) (۴/۷۴) از دیگر شواهد این قسم است که در آن مراد از «ثیاب» قلب یا جسم است، بدین معنی که قلب یا جسم خود را پاک و مطهر کن.

د) «ابن‌اثیر» در سخنان خود گونه‌ای از کلام را می‌آورد که به ادعای وی، إرداف، تمثیل و مجاوره نیست؛ هرچند که خود نیز عنوانی برای آن ذکر نکرده است (ابن‌اثیر، ۱۹۵۶م: ۱۶۵) و شاید بتوان از سخن او چنین برداشت کرد که تنها این قسم از کلام، کنایه محسوب می‌شود. وی برای تفهیم بهتر، به آیهٔ ذیل استناد می‌کند: (أَوْ مَنْ يُنْشَأُ فِي الْجِلْدِ وَ هُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرُ مُبِينٍ) (۱۸/۴۳) که قسمت اول آیه، کنایه از زنان است. وی در پایان، این تقسیم بندی را با این استدلال صحیح نمی‌داند که یکی از شروط تقسیم‌بندی آن است که هر یک از اجزا، دارای صفتی مخصوص به خود باشد که آن را از اصل کلی در تقسیم بندی جدا کند؛ به عنوان مثال هنگامی که گفته می‌شود: «حیوان»، این کلمه خود اقسام مختلفی دارد از جمله انسان، شیر، اسب و ... که هر کدام در عین حال که زیرمجموعه‌ای از حیوان هستند، با این وجود به نوبهٔ خود دارای خصوصیات و ویژگی‌هایی منحصر به فرد هستند؛ درحالی‌که

تقسیم‌بندی مذکور از این اصل پیروی نمی‌کند؛ چراکه بر اساس آنچه بیان شد، تمثیل اعم از کنایه است؛ زیرا کنایه آن است که گوینده برای اشاره به معنای مورد نظر لفظی را به کار ببرد که بر معنای دیگری دلالت دارد، حال آنکه لفظ مذکور، نمونه و مثالی باشد برای معنای مقصود؛ به عنوان نمونه در آیه (إِنَّ هَذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَ تِسْعُونَ نَعِجَةً وَ لِي نَعِجَةٌ وَاحِدَةٌ) (۲۳/۳۸) غرض اشاره به «نساء» است اما لفظ «نَعِجَةٌ» را که بر معنای دیگری دلالت دارد، بکار برده و آن را از باب تمثیل از زنان آورده است. (ابن‌اثیر، ۱۹۹۹م: ۱۸۶ - ۱۸۸)

### ۴،۱،۵ به اعتبار ذات و ساختار کلام کنایی

در بین علمای بلاغت، برخی افراد هستند که معیار تقسیم کنایه را ساختار و شکل و به عبارت دیگر، ذات عبارت قرار داده‌اند؛ به عنوان مثال صاحب کتاب «الطراز»<sup>۷</sup> بر این باور است که کنایه یا مفرد است و در یک لفظ جاری می‌شود و یا مرکب که در این نوع کنایه، یک عبارت دربردارنده معنای کنایی است که بیشتر کنایات به این شکل «مرکب» می‌آیند (علوی، ۱۳۳۲ش: ج ۱ / ۴۲۷-۴۲۹) شایان ذکر است که اینگونه تقسیم‌بندی کنایه تاکنون در هیچ یک از کتابهای بلاغی دیده نشده است.

### نتیجه‌گیری

اگرچه تسمیه کنایه و اقسام آن به نامهای کنونی، همچون دیگر فنون ادبی، تا حدود زیادی متأثر از وضع و کاربرد لغوی آنها در زبان است، لیکن نباید از نظر دور بداریم که گذر زمان نیز به نوبه خود، علاوه بر تحولاتی که در کاربرد کنایه ایجاد کرد، تغییراتی را نیز بر عناوین گونه‌های کنایی وارد کرده است که از جمله نمونه‌های این پدیده می‌توان به اطلاق عنوان «کنایه» بر موارد و موضوعاتی غیر از آنچه که امروزه مشهور است - اشاره کرد؛ هم‌چنان که بررسی تاریخی فن «کنایه» بیان‌کننده آن است که این عنوان در ابتدا بر هرگونه ابهام‌گویی از جمله آوردن اسم اشاره و ضمیر و نیز ذکر کردن اسم یا ضمیر جمع به جای اسم یا ضمیر مفرد اطلاق می‌شد. همچنین برخی از عناوین مانند «ارداف»، «تلطف»، «دوران» و... هرکدام انواعی از کنایه هستند که در بسیاری از کتابهای بلاغی حتی نامی از آنها نیز به میان نیامده و یا قسم «تمثیل» که برخی ادیبان آن را تحت عنوانی مستقل و به عنوان فنی بیانی جدا از کنایه و در حقیقت به عنوان یکی از اقسام تشبیه معرفی کرده اند که وجه شبه آن برگرفته از چند چیز باشد. و در همین مسیر می‌توان به این پدیده اشاره کرد که در دوره «عبدالقاهر جرجانی» تمثیل به عنوان قسمی از تشبیه، شناخته می‌شد.

کنایه به عنوان یکی از چهار فن اساسی و پرکاربرد علم بیان که تمام افراد فارغ از سن، موقعیت اجتماعی، فرهنگی و سایر شرایط آن را در گفتار و نوشتار خود بکار می‌برد، کژتابی و ظرافتی مثال زدنی دارد؛ بگونه‌ای که در اغلب کتب بلاغی، نمونه‌های مختلف این فن علاوه بر اینکه برای بسیاری از علاقه‌مندان قابل تشخیص نیست، با دیگر فنون علم بیان از قبیل مجاز و استعاره نیز آمیختگیهایی پیدا کرده است که جدا کردن آنها از یکدیگر

مشکل به نظر می‌رسد؛ بدین صورت که گاه عبارتی کنایه‌ای که از دیدگاه یک ادیب یا بلاغت پژوه، مثالی برای ارداف است، از نگاه دیگری، نمونه‌ای برای تعریض، تلویح، رمز و یا سایر اقسام کنایه محسوب می‌شود. این التباس فقط محدود و منحصر به این حد نیست، بلکه تا جایی پیش می‌رود که در پاره‌ای موارد بلاغت پژوهان، اسامی سایر فنون بلاغی را برای گونه‌های مختلف کنایه برمی‌گزینند و اطلاق نام‌هایی چون «تشبیه»، «تشبیه تمثیل»، «اکتفاء»، «تلمیح»، «وحی»، «تولید» و... بر گونه‌هایی از کنایه، خود گواه روشنی بر این مدعاست.

### پی‌نوشتها

۱. ما به علت کسالت و بیماری تو، پیاپی به عیادت جود و سخا رفته و گفتیم که عضوی از اعضای مجد و بزرگی، دردمند شده است.
۲. شعلهٔ آتش را برای او برافراشتم و آنگاه که به آن آتش رهنمون شد، سگهای خود را از اینکه بر او پارس کنند، بازداشتیم.
۳. به درستی که قبیلهٔ «بنی اود»، در جنگ و قحطی، سالهای بی‌باران و خشک، خودشان مثل خودشان هستند و نظیر ندارند.
۴. عاشق شیدایی که غم عشق، شب او را طولانی کرده است و تنها سروش و ستارگان شب به او رحم کرده‌اند و برایش دلسوزی می‌کنند.
۵. او در میان ملتی بسیار، راه می‌رود و به هر کسی که نادان است و نوشتن نمی‌داند، علم می‌آموزد.
۶. با نیزهٔ سخت و محکم لباس او را دریدم، (آری) انسان بزرگوار و بخشنده نیز از ضربات نیزه مصون و محروم نیست.
۷. «یحیی بن حمزه علوی» ملقب به یمنی، علوی، زیدی و مؤید بالله در سال ۶۶۹ ق در صنعا دیده به جهان گشود و در سال ۷۴۹ ق وفات یافت و در مدرسهٔ خودش در ذمار صنعا به خاک سپرده شد. وی از ائمهٔ زیدیه در یمن بود و از جمله آثار علمی او می‌توان «الانتصار علی علماء الامصار، الطراز المتضمن لاسرار البلاغه و علوم حقائق الاعجاز و الشامل فی فقه الزیدیه» را نام برد. کتاب «الطراز» از جمله کتابهای بلاغی به شمار می‌رود که نویسندهٔ آن کوشیده است تا از اسلوب خشک و منطقی سکاکی و پیچیدگی و مبالغهٔ وی در تقسیم‌بندی فنون بلاغی خارج شده و از قلت شواهد بلاغی و نیز ایجاز و اختصار غالب بر سبک نویسندگی وی که مخلاً درک مفاهیم بلاغی است، فراتر رود و در مقابل، اسلوب تحلیلی «ابن‌اثیر» را در بررسی اسالیب بلاغت در پیش گیرد که این امر در کثرت شواهد بلاغی و در پاره‌ای موارد اختلاف این نمونه‌ها با شواهد بلاغی تکراری و مألوف موجود در اسلوب سکاکی به خوبی آشکار است. علاوه بر این از دیگر ویژگیهای بارز این کتاب، توجه فراوان به قرآن کریم و بیان اسرار و موارد اعجاز این کتاب آسمانی است که عنوان کامل کتاب «الطراز المتضمن لاسرار البلاغه و علوم حقائق الاعجاز» خود گواهی بر این مدعاست.

### منابع و مأخذ

١. القرآن الکریم
٢. إبراهيم مصطفى و آخرون. (١٤٢٧ق). المعجم الوسيط؛ الطبعة الثانية، تهران: مكتبة المرتضوى،
٣. ابن أبي الإصبع مصرى. (١٣٦٨ش). بديع القرآن؛ ترجمه سيدعلى ميرلوحى، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوى.
٤. ----- (دون تاريخ). تحرير التحيير في صناعة الشعر و النثر و بيان إعجاز القرآن؛ تقديم و تحقيق حنفى محمد شرق، إشراف: محمد توفيق عويضة.
٥. ابن الأثير الجزرى، ضياء الدين. (١٩٥٦م). الجامع الكبير في صناعة المنظوم من الكلام و المثنوى؛ تحقيق و تعليق مصطفى جواد، جميل سعيد، مطبعة المجمع العلمى العراقى.
٦. ----- (١٩٩٩م). المثل السائر في أدب الكاتب و الشاعر؛ تحقيق محمد محيى الدين عبدالحميد، بيروت: المكتبة العصرية.
٧. ابن المعتز، عبدالله. (١٩٧٩م). البديع؛ النشر و تعليق المقدمة و وضع الفهارس اغناطيوس كراتشوفسكى، ، الطبعة الثانية، بغداد: مكتبة المثنى.
٨. ابن حجة الحموى، تقى الدين أبوبكر على. (١٩٩١م). خزانه الأدب و غاية الأرب المجلدان؛ شرح عصام شعيتو، الطبعة الثانية، بيروت: دار و مكتبة الهلال.
٩. ابن قيم الجوزية الحنبلى، شمس الدين أبو عبدالله محمد. (١٣٢٧ش). الفوائد المشوق إلى علوم القرآن و علم البيان؛ تصحيح محمد بدرالدين النعسانى، الطبعة الأولى.
١٠. ابن مالك، بدر الدين. (دون تاريخ). «المصباح فى المعانى و البيان و البديع»، تحقيق و شرح: حسنى عبدالجليل يوسف، جماميز، مكتبة الآداب.
١١. ابن منظور، (١٩٨٨م)، «لسان العرب»، تعليق و وضع الفهارس: على شيرى، بيروت، دار إحياء التراث العربى، الطبعة الأولى.
١٢. أسامة بن على بن مرشد بن منقذ، (١٩٨٧م)، «البديع فى البديع فى نقد الشعر»، تحقيق و تقديم: عبدآ على مهنا، بيروت، دارالكتب العلمية، الطبعة الأولى.
١٣. البحترى، الديوان، (المجلدان)، (١٩٩٤م)، شرح و تعليق: محمد التونجى، بيروت، دار الكتاب العربى، الطبعة الأولى.
١٤. التيمى، أبو عبدة معمر بن المثنى. (دون تاريخ). مجاز القرآن؛ تعليق محمد فؤاد سزكين، قاهرة: مكتبة الخانجى.
١٥. الثعالبى النيسابورى، أبو منصور عبدالملك بن محمد بن اسماعيل. (١٩٩٨م). الكناية و التعريض؛ شرح و تحقيق عائشة حسين فريد، دار قباء.

۱۶. الجاحظ، أبو عثمان عمرو بن بحر. (۱۹۹۸م). **البيان و التبيين؛** تحقيق و شرح عبدالسلام محمد هارون، الطبعة السابعة، القاهرة: مكتبة الخانجي.
۱۷. ----- ( ۱۹۶۵م). **الحيوان؛** الطبعة الثانية، مصر: شركة و مطبعة مصطفى البابي الحلبي و أولاده.
۱۸. الجرجاني، ابوبكر عبدالقاهر بن عبدالرحمن بن محمد. (۲۰۰۴م). **دلائل الإعجاز؛** تعليق محمود محمد شاكر، الطبعة الخامسة، مصر: مكتبة الخانجي.
۱۹. ----- (دون تاريخ). **الطرائف الأدبية؛** تصحيح و تخريج عبدالعزيز الميمنى، بيروت: دار الكتب العلمية.
۲۰. ----- (۱۴۲۳ق). **اسرار البلاغة؛** تعليق محمد رشيد رضا، الطبعة الأولى، بيروت: دار المعرفة.
۲۱. الخفاجي الحلبي أبو محمد عبدالله بن محمد بن سعيد بن سنان. (۱۹۶۹م). **سرافصاحة؛** شرح و تصحيح عبدالمتعال الصعيدي، مكتبة و مطبعة محمد على صبيح و أولاده.
۲۲. الخولي، محمد على. (دون تاريخ). **معجم علم اللغة النظرى** ( انكليزى - عربى)؛ مكتبة لبنان.
۲۳. الشنيطى، أحمد بن الأمين. (۲۰۱۰م). **شرح المعلقات العشر و أخبار شعرائها؛** اعنتى به عبدالرحمن المصطاوى، الطبعة الرابعة، بيروت: دار المعرفة.
۲۴. الزمخشري، أبو القاسم محمود بن عمر. (۲۰۰۹م). **أساس البلاغة؛** إشراف قسم التحقيق فى دار النفائس، الطبعة الأولى، بيروت: دار النفائس.
۲۵. ----- (۱۴۱۵ق). **الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل و عيون الأقاويل فى وجوه التأويل؛** (أربع مجلدات)، الطبعة الثانية، قم: منشورات البلاغة.
۲۶. الزناد، الأزهر. (۱۹۹۲م). **دروس فى البلاغة العربية؛** الطبعة الأولى، بيروت: المركز الثقافى العربى.
۲۷. السكاكى، أبو يعقوب يوسف بن أبى بكر محمد بن على. (۱۹۸۷م). **مفتاح العلوم؛** تحقيق نعيم زرزور، الطبعة الثانية، بيروت: دارالكتب العلمية.
۲۸. السيوطى، جلال الدين عبدالرحمن بن أبى بكر. (۲۰۰۰م). **الإتقان فى علوم القرآن؛** (مجلدان)، تحقيق و تعليق فواز أحمد زملى، الطبعة الثانية، بيروت: دار الكتاب العربى.
۲۹. الضبى، أبو العباس المفضل بن محمد. (۱۹۲۰م). **ديوان المفضلّيات؛** شرح أبو محمد القاسم بن محمد بن بشر الأنبارى، مقابلة النسخة و تذييل الحواشى: كارلوس يعقوب لايلى، بيروت، مطبعة الآباء اليسوعيين.
۳۰. العسكري، أبو هلال الحسن عبدالله بن سهل. (۱۹۹۸م). **الصناعتين (الكتابة و الشعر)؛** تحقيق على محمد الجاوى، محمد أبو الفضل إبراهيم، بيروت: المكتبة العصرية.

٣١. العلوی الیمنی، یحیی بن حمزہ بن علی بن ابراہیم. (١٣٣٢ش). الطراز المتضمن لأسرار البلاغۃ و علوم حقائق الأعجاز؛ مصر: مطبعۃ المقتطف.
٣٢. الفراء، أبی زکریاء یحیی بن زیاد. (دون تاریخ). معانی القرآن؛ (ثلاث مجلدات)، تحقیق و مراجعہ محمد علی النجار، الدار المصریۃ للتألیف و الترجمہ، افسس، چاپ اول، تهرآن: انتشارات ناصر خسرو.
٣٣. القزوینی الخطیب، جلال الدین محمد بن عبدالرحمن بن عمر بن أحمد بن محمد. (٢٠٠٣م). الإيضاح فی علوم البلاغۃ المعانی و البیان و البدیع؛ بحاشیۃ ابراہیم شمس الدین، الطبعة الأولى، بیروت: دار الکتب العلمیۃ.
٣٤. القیروانی، أبوعلی الحسن بن رشیق. (١٩٩٦م). العمدۃ فی محاسن الشعر و آدابه و نقده؛ تقدیم و شرح: صلاح الدین الهواری، هدی عوده، الطبعة الأولى، بیروت: دار و مکتبۃ الهلال.
٣٥. المبرّد، ابوالعباس محمد بن یزید. (دون تاریخ). الكامل فی اللغة و الأدب؛ (الجزءان فی مجلد واحد)، بیروت: مکتبۃ المعارف.
٣٦. المدنی، علی صدرالدین ابن معصوم. (١٩٦٩م). أنوار الربیع فی أنواع البدیع؛ تحقیق و ترجمۃ الشعراء شاکر هادی شکر، الطبعة الأولى، نجف: مطبعۃ النعمان.
٣٧. أولمان، ستیفن. (١٩٩٢م). دور الكلمة فی اللغة؛ ترجمۃ کمال محمد بشر، مکتبۃ الشباب.
٣٨. ثعلب، أبوالعباس أحمد بن یحیی. (٢٠٠٩م). قواعد الشعر؛ تقدیم و تحقیق رمضان عبدالنواب، الطبعة الثانية، قاهرة: مکتبۃ الخانجی.
٣٩. حسام الدین، کریم زکی. (١٩٨٥م). المحظورات اللغویۃ؛ مکتبۃ الأنجلو المصریۃ.
٤٠. شوقی، أحمد. (٢٠٠٥م). الشوقیات؛ (أربعة أجزاء فی مجلد واحد)، مراجعہ و ضبط یوسف الشیخ محمد البقاعی، بیروت: دار الکتب العربی.
٤١. عطوی، رفیق خلیل. (١٩٨٩م). صناعة الكتابة؛ الطبعة الأولى، بیروت: دار العلم للملایین.
٤٢. عکّای، إنعام فوال. (١٩٩٢م). المعجم المفصل فی علوم البلاغۃ (البدیع و البیان و المعانی)؛ مراجعہ أحمد شمس الدین، الطبعة الأولى، بیروت: دار الکتب العلمیۃ.
٤٣. قدامه بن جعفر، أبوالفرج. (دون تاریخ). نقد الشعر؛ تحقیق و تعلیق محمد عبدالمنعم الخفاجی، بیروت: دار الکتب العلمیۃ.
٤٤. مطلوب، أحمد. (٢٠٠٦م). معجم المصطلحات البلاغیۃ و تطورها؛ الطبعة الأولى، بیروت: الدار العربیۃ للموسوعات.
٤٥. هدّاره، محمد مصطفی. (١٩٨٩م). فی البلاغۃ العربیۃ علم البیان؛ الطبعة الأولى، بیروت: دار العلوم العربیۃ.

۴۶. الأمين أحمد، محمد الحسن علی. (دون تاریخ). الكناية أساليبها و مواقعها في الشعر الجاهلي؛ إشراف محمد أبو موسى، (۱۹۸۳ - ۱۹۸۴م)، رسالة لنيل درجة الماجستير، مَكَّة المكرمة: جامعة أم القرى.

فصلنامه لسان مبین (پژوهش ادب عربی)  
(علمی - پژوهشی)  
سال چهارم، دوره جدید، شماره دوازدهم، تابستان ۱۳۹۲

نظرة على تطور الكناية وأقسامها\*

وصال میمندی

أستاذ مساعد بجامعة يزد

فاطمة جمشیدی

طالبة دكتوراه بجامعة يزد

المُلخَص

إنَّ الكِنَايَةَ بَدْوَرَهَا طَرِيقَةً مِنَ الطَّرُقِ البَيَانِيَّةِ، تُعْتَبَرُ فَنَاءً أَدْبِيًّا لَطِيفًا حَسَنًا لِإِيرَادِ المَقْصُودِ غَيْرِ مَبَاشِرٍ. فِي هَذَا الفَنِّ يُصَوِّرُ المُتَكَلِّمُ أَغْرَاضَهُ فِي كَلَامٍ جَمِيلٍ لِيَنَالَ غَرَضَهُ بِطَرِيقٍ قَاصِرٍ غَيْرِ مَبَاشِرٍ حَسَبَ مَقْتَضَى الحَالِ.

إنَّ الكِنَايَةَ كغِيرهَا مِنَ الأَقْسَامِ الأَدْبِيَّةِ وَغَيْرِ الأَدْبِيَّةِ، تَغَيَّرَتْ وَتَلَوَّنَتْ مِنْذُ نَشَأَتِهِ، فَإِنَّ مَا نَعْرِفُهُ الآنَ بِاسْمِ الكِنَايَةِ كَفَنِّ بَلَاغِيٍّ مَعْرُوفٍ ذِي أَلْوَانٍ وَأَغْرَاضٍ عَدِيدَةٍ، يَخْتَلِفُ اخْتِلَافًا شَاسِعًا عَمَّا عَرَفْنَاهُ عَنِ هَذَا الفَنِّ فِي مَا مَضَى مِنَ الزَّمَنِ.

سَعَى هَذَا البَحْثُ أَنْ يَمِيطَ اللثَامَ عَنِ مَرَاكِلِ نَمُوِّ هَذَا الفَنِّ وَكَمَالِهِ وَإِثْمَارِهِ طَوَالَ تَارِيخِ البَلَاغَةِ العَرَبِيَّةِ إِضَافَةً إِلَى عَرَضِ أَقْسَامِهِ المَخْتَلِفَةِ. فَلِلْوَصُولِ إِلَى هَذَا الغَرَضِ بَادَرَ بِتَعْرِيفِ الكِنَايَةِ وَتَبْيِينِ الكَلِمَاتِ الرِّئِيسَةِ لِهَذَا البَحْثِ كـ «الكِنَايَةِ»، وَ«التَّعْرِيزِ»، وَ«التَّلْوِيحِ»، وَ«الإِيْمَاءِ» وَ«الإِشَارَةِ»، وَ«الرَّمْزِ» وَ«مَاعَدَا ذَلِكَ، ثُمَّ تَطَرَّقَ إِلَى مَا تَعَرَّضَتْ لَهُ هَذِهِ الأَقْسَامُ، مِنْ تَحْوَلَاتٍ عَلَى مَدَى تَارِيخِ البَلَاغَةِ العَرَبِيَّةِ.

الكلمات الدليلية:

الكِنَايَةُ، التَّعْرِيزُ، التَّلْوِيحُ، الإِيْمَاءُ وَالإِشَارَةُ، الرَّمْزُ.